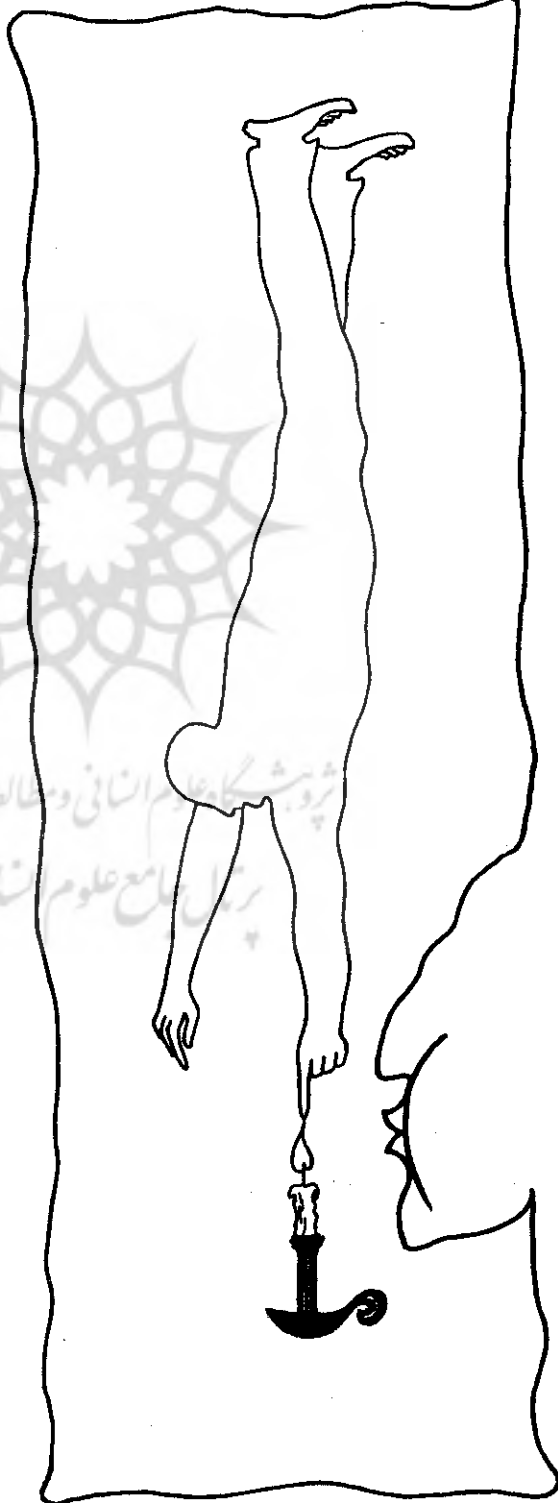


در این مقاله گئورگ ماورودس (۱۹۲۶-) «پارادوکس سنگ» را بررسی می‌کند. این مسأله در شمار مسائلی است که فیلسوفانی که سعی در روشن کردن مفهوم قدرت مطلق خداوند دارند، مطرح کرده‌اند. آیا خدا می‌تواند سنگی را خلق کند که خود نتواند آن را بلند کند؟ اگر او نتواند بنابراین اموری هستند که او قادر به انجامشان نیست؛ و از طرف دیگر اگر خدا بتواند این کار را انجام دهد؛ باز هم اموری خواهند بود که او نمی‌تواند آن‌ها را انجام دهد؛ از جمله بلند کردن سنگی این سوال به محض خلق آن. ماورودس استدلال می‌کند که این قیاس برای نشان دادن عدم قدرت خداوند ناتوان است.



نظریه قدرت مطلق خداوند بیانگر این ادعا است که خداوند بر انجام هر امری قادر است. در نتیجه با طرح نمونه‌هایی از اموری که خداوند قادر به انجامشان نیست، کوشش‌هایی برای رد این نظریه انجام گرفته است. مانند اینکه او قادر به رسم یک دایره چهارضلعی نیست. در پاسخ این گونه شبهات سنت توماس متذکر می‌شود: «هر امری» باید در اینجا به گونه‌ای تعبیر شود که تنها بر اشیاء، اعمال و یا به وضعیت اموری اشاره کند که بیان آن‌ها «خود متناقض» نباشد.^(۱) فقط در چنین اموری است که عدم وجودشان، می‌تواند به شکلی موجه به عدم قدرت آن عامل نسبت داده شود. ناکامی من در کشیدن یک دایره در امتحان، می‌تواند بیانگر عدم توانایی هندسی من باشد اما ناکامی من در کشیدن یک دایره چهار ضلعی نمی‌تواند نشانگر عدم هیچ چیزی باشد. بنابراین این واقعیت که قادر بودن خدا به کشیدن چنین چیزی غلط (یا شاید بی معنی) است، صدمه‌ای به نظریه قدرت مطلق خداوند وارد نمی‌سازد. با وجود این، شکل پیچیده‌تر این مسأله می‌تواند در قالب چنین سوالی مطرح شود: «آیا خداوند می‌تواند سنگی چنان سنگین خلق نماید که خود نتواند بلندش کند؟» به نظر می‌رسد که این سوال نسبت به شکل اول، برای طرح یک قیاس ذوحدین قدرت بیشتری دارد. اگر ما بگوییم که خدا می‌تواند این سنگ را خلق کند، به نظر می‌رسد که چنین سنگی باید وجود داشته باشد؛ اما اگر سنگی چنان سنگین که خدا نتواند بلندش کند، وجود داشته باشد ظاهر او دیگر قادر مطلق نیست. همچنین اگر انکار کنیم که خدا می‌تواند چنین سنگی را بیافریند به نظر می‌رسد که از قدرت مطلق پیشین او دست کشیده‌ام. و این هر دو جواب ما را به یک نتیجه هدایت می‌کنند. علاوه بر این به نظر نمی‌آید که این مسأله بتواند با راه حل سنت توماس حل شود. صورت: «X» قادر به رسم یک دایره چهارضلعی است» آشکارا شامل یک تناقض است. در حالی که «X قادر به خلق سنگی چنان سنگین است که خود نمی‌تواند بلندش کند» این گونه نیست. این که من قادر به ساخت قایقی چنان سنگین هستم که نتوانم آن را بلند کنم به راحتی تصدیق می‌شود. پس چرا نباید برای خدا ممکن باشد که بتواند سنگی چنان سنگین بیافریند که نتواند آن را بلند کند؟

علی‌رغم این تفاوت ظاهری، این مسأله هم اساساً با همان پاسخ اول حل خواهد شد. این قیاس باطل است، چرا که در بردارنده این پرسش است که آیا خداوند قادر به انجام امری خود متناقض است یا خیر. و این جواب که او قادر نیست، صدمه‌ای به نظریه قدرت مطلق او نمی‌زند.

صورت ظاهر فریب این مسأله شاید در این پاسخ روشن شود: خدا، یا قادر مطلق هست، یا نیست.^(۲) اجازه دهید اول چنین فرض

کنیم که نیست. در این حالت عبارت: «یک سنگ چنان سنگین که خدا نتواند بلندش کند» نمی‌تواند خود متناقض باشد. البته در این حالت اگر ما بگوییم که او نمی‌تواند یا می‌تواند چنین سنگی را خلق کند، در هر حال چنین نتیجه خواهیم گرفت که او قادر مطلق نیست. اما این نتیجه چیزی بیش از همان فرضی که با آن آغاز کرده بودیم، نیست و ما دوباره آن را پس از طی یک مسیر غیر مستقیم دیده‌ایم. اگر این همه چیزی باشد که این قیاس نوحیدین می‌بواند اثبات کند، چیزی سطحی و بی‌اهمیت خواهد بود. برای اهمیت و معنا داشتن، چنین نتیجه‌ای باید از این فرض که خداوند قادر مطلق است برآید یعنی باید نشان داده شود که فرض قدرت مطلق خدا ما را به یک برهان خلف می‌رساند. اما آیا این گونه است؟

با فرض اینکه خدا قادر مطلق است عبارت «سنگی چنان سنگین که خدا نتواند بلندش کند» تبدیل به یک خود متناقض می‌شود چرا که تبدیل به عبارت زیر می‌گردد: «سنگی که توسط کسی که قدرتش برای بلند کردن هر شیئی کافی است، نمی‌تواند برداشته شود.» اما این «شیئی» در این جا با یک عبارت خود متناقض توصیف شده است؛ که مطلقاً ناممکن است. و لذا نمی‌تواند هیچ ضرری به نظریه قدرت مطلق خدا برساند. وجود نداشتن چیزی که هیچگاه موضوع قدرت واقع نمی‌شود ابدأ نمی‌تواند نتیجه خالی در قدرت خداوند باشد. جالب آنکه قدرت مطلق خداوند است که باعث می‌شود تا وجود چنین سنگی کاملاً ناممکن گردد. در حالیکه در واقع این قدرت محدود من است که امکان ساخت قایقی چنان سنگین را که نتوانم بلندش کنم، ایجاد می‌کند.

اما فرض کنید که یکی از مخالفان سرسخت، با شدت تمام خود متناقض بودن عبارت: «سنگی چنان سنگین که خداوند نتواند بلندش کند» را حتی با فرض قدرت مطلق خداوند انکار می‌کند. به عبارت دیگر می‌گوید که توصیف: «یک سنگ چنان سنگین که خدای قادر مطلق نتواند بلندش کند» دارای انسجام درونی است. و لذا یک امر کاملاً ممکن را توضیح می‌دهد. در این صورت آیا من باید در اثبات تناقضی سعی کنم، که در بالا آن را کاملاً مشهود و آشکار فرض کرده بودم؟ ضرورتاً نه. اجازه دهید به آسانی پاسخ گویم که اگر آن مخالف در این نظر بر حق باشد، ناچار باید به سؤال اصلی چنین پاسخ دهد: «بله خدا می‌تواند چنین سنگی را خلق کند».

به نظر می‌رسد که این پاسخ ما را به سمت همان قیاس نوحیدین اصلی پیش می‌برد؛ اما این گونه نیست. چرا که اکنون مخالف نمی‌تواند نتیجه‌ای بر ضد قدرت مطلق خدا از پاسخش استنتاج کند. دلیل آن است که او، هم اینک بیان کرده بود؛ که چنین سنگی با قدرت مطلق خدا سازگار است. لذا از امکان

خلق چنین سنگی توسط خدا نمی‌توان نتیجه گرفت که خداوند قادر مطلق نیست. اما این مخالف نمی‌تواند هر دو این راه‌ها را در عین حال و با هم طی کند. نتیجه‌ای که او آرزو دارد از جواب ایجابی به سؤال اصلی بدست آورد؛ خود دلیلی است بر این که آن عبارت، خود متناقض می‌نماید. و «این گفته مناسب‌تر است که چنین امری نمی‌تواند موجود باشد تا، آن که خدا نتواند انجامش دهد»^(۳)

طبیعت ظاهر فریب این مسأله هم چنین ممکن است تا اندازه‌ای از طریقی دیگر فهم شود فرض کنید یکی از عالمان الهیات توسط این قیاس نوحیدین متقاعد شده که باید از اعتقاد به قدرت مطلق خدا دست بکشد. اما او تصمیم دارد که تا حد امکان از بخش‌های کمتری از این عقیده دست بردارد فقط تا اندازه‌ای که برای برآوردن شرایط برهان کافی باشد. یکی از راه‌هایی که او می‌تواند چنین کند حفظ قدرت مطلق خدا در بلند کردن است و محدود کردن انواع سنگ‌هایی که او قادر بر خلقتش است.

تنها محدودیت لازم در این جا آن است که خدا نباید قادر به خلق سنگی چنان سنگین باشد که خود نتواند بلندش کند. فراتر از این، قیاس نوحیدین هیچ محدودیت ضروری را طرح نمی‌کند. عالم الهیات ما، در حقیقت سؤال اصلی را به شکل سلبی پاسخ داده است و حالا متأسفانه او فکر می‌کند که این راه از او می‌خواهد تا تمامی نظریه قدرت مطلق را ترک کند او حال مقدار ناچیزتری از آن نظریه را که به گمانش بدست او جانی سالم بدر برده‌اند حفظ می‌کند. با اینحال ما باید بگوییم که او حقیقتاً چه چیزی را از دست داده است. آیا قدرت نامحدود خدا برای ایجاد سنگها را؟ بدون شک. ولی اکنون کدام سنگ است که خدا از خلق آن عاجز مانده است. سنگی چنان سنگین که نتواند بلندش کند. البته چنین است. اما باید به یاد آورد ضرورتی در برهان سابق نبود که از عالم الهیات بخواهد تا محدودیتی در قدرت خدا برای بلند کردن سنگها بپذیرد. او هنوز می‌تواند از نامحدود بودن این موضوع دفاع کند و اگر قدرت خدا برای بلند کردن نامحدود است، شاید قدرت او برای خلق هم بتواند بدون زیر پا گذاشتن قدرت اولیه به سمت بی‌نهایت سیر کند این محدودیت فرضی به این منجر می‌شود که هرگز هیچ محدودیتی نمی‌تواند باشد. چرا که قدرت خدا تنها با ارجاع به قدرت دیگری می‌تواند حد و مرزی بپذیرد حال آنکه آن قدرت نامحدود است.

البته من در بالا چیزی برای اثبات اینکه خداوند واقعاً قادر مطلق است نگفتم. تمام آنچه من قصد داشته‌ام نشان دهم آن است که این بره‌این خاص که قصد انکار قدرت مطلق خداوند را دارند نادرست است. آنها باطلند چرا که برای آزمون قدرت مطلق خداوند اموری را پیش می‌نهند که بیانشان خود متناقض است. این «شبه امور» که در قلمرو امور ممکنه نمی‌گنجند، ابدأ موضوع اعمال قدرت خداوند نیستند؛ لذا، این واقعیت که آنها نمی‌توانند انجام گیرند مستلزم حدی برای قدرت خداوند نیست. در نتیجه خالی در نظریه قدرت مطلق خداوند ایجاد نمی‌کنند.

پی نوشت

- ۱- سنت توماس آکویناس "Summa Theologica" Ia, q.25, a.3
 - ۲- البته من وجود خدا را فرض کرده‌ام. چرا که این سؤال بدنبال قبولانن آن نیست.
 - ۳- سنت توماس آکویناس "Summa Theologica"
 - ۴- این روش در نهایت به همان رابطه منطقی روش قیل متکی است.
- این مقاله برگرفته شده است از:

Philosophy of Religion, Selected Readings.
Oxford University Press 1996.

حسین شیخ رضایی

قدرت مطلق خداوند